

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۸۷-۱۰۸»

پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۷۶/۱

بهار و تابستان ۱۳۹۶، No.76/1، Knowledge

انتقادات فرگه به نظریه ایده‌انگارانۀ معنا و استدلال ویتگنشتاین علیه زبان خصوصی

مهدی جنگجو*

حسن عرب^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۷

چکیده

فرگه یکی از نخستین منتقدان جدی روان‌شناسی‌گرایی در منطق و سمانتیک محسوب می‌شود. در این مقاله، نخست به بررسی انتقادات وی به نظریه ایده‌انگارانۀ معنا می‌پردازیم. این انتقادات در چارچوب کلی پروژه فکری فرگه، یعنی لوجیسیم، و اصل اول مبانی علم حساب یعنی تمایز امر ابژکتیو/منطقی و امر سوژکتیو/روانشناختی صورت می‌گیرد. از دید فرگه، چنین نظریه‌ای نه تنها صدق را به خطر می‌اندازد، بلکه معنا و لذا امکان مفاهمه را نیز با چالش مواجه می‌کند. سپس برخی وجوه این انتقاد فرگه را با استدلال ویتگنشتاین متأخر علیه زبان خصوصی مقایسه می‌کنیم. کاوش در جزئیات تحلیل فرگه از مفهوم ایده‌نشان می‌دهد که وی فروزی در مورد رابطه‌ی واژه‌های زبان عمومی و جهان خصوصی ایده‌های ذهنی دارد که مستعد نقد هستند؛ بررسی مفهوم زبان خصوصی و استدلال ویتگنشتاین علیه آن (و طرح مباحثی چون تعریف خصوصی نشانه، پیروی از قاعده و معیار این‌همانی) واسطه‌ای خواهد بود تا به این فروض پی ببریم و آن‌ها را نقد کنیم.

واژگان کلیدی: نظریه ایده‌انگارانۀ معنا، ایده، استدلال علیه زبان خصوصی، تعریف نشانه، جهان درونی،

این‌همانی

* دانشجوی دکتری فلسفه معاصر غرب، دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک:

M_jangju@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه معاصر غرب، دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک:

H_Arab@sbu.ac.ir

مقدمه

یکی از لوازم مهم پروژه لوجیسیم فرگه، نقد روان‌شناسی‌گرایی و این ادعای آن بود که منطق علمی جدا از روانشناسی نیست، بلکه اصولاً شاخه‌ای از آن است. حرکت در همین راستا، فرگه را به سمت بحث از معنا و نقد تلقی‌های روان‌شناختی از آن سوق داد. موضع مورد نقد فرگه در این جا، اغلب با عنوان کلی نظریه ایده‌انگاران^۱ معنا^۱ نامیده می‌شود. در این مقاله، نخست انتقادات فرگه بر این نظریه را بررسی می‌کنیم و سپس سعی می‌کنیم با طرح استدلال ویتگنشتاین علیه زبان خصوصی، برخی از جنبه‌های این انتقاد را بیشتر بکاوییم. بدین ترتیب، چارچوب کلی مقاله را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

در ابتدای بخش نخست، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های لاک، نمونه‌ای نوعی از نظریه ایده‌انگاران^۱ معنا ارائه می‌دهیم تا موضع مورد نقد فرگه روشن‌تر شود. سپس به بیان زمینه کلی پروژه لوجیسیم فرگه و اصل اول مبانی علم حساب^۲ (یعنی تمایز امر ایزکتیو/منطقی و امر سوپزکتیو/روانشناختی) می‌پردازیم تا از این طریق یکی از علل اصلی نقد وی به نظریه ایده‌انگاران^۱ معنا مشخص گردد. در ادامه کمی وارد جزئیات تحلیل وی از مفهوم ایده می‌شویم تا برخی دیدگاه‌های ضمنی او در مورد رابطه معاشناختی محتویات «جهان درونی» و واژه‌ها آشکار شود. این مواضع ضمنی، شواهدی در اختیار می‌گذارند تا در بخش دوم بتوانیم از پذیرش امکان نوعی زبان درونی (= خصوصی) نزد فرگه سخن بگوییم. بسط استدلال فرگه علیه نظریه ایده‌انگاران^۱ معنا به عنوان استدلالی سمانتیکی، در پایان بخش اول، زمینه دیگری خواهد بود تا امکان مقایسه میان دیدگاه‌های وی و استدلال ویتگنشتاین میسر گردد. در بخش دوم ابتدا به معرفی مفهوم زبان خصوصی می‌پردازیم و سپس نشان خواهیم داد که شواهدی قوی در تأیید این مطلب وجود دارد که فرگه امکان چنین زبانی را منتفی نمی‌داند و ویتگنشتاین در استدلال خود علیه زبان خصوصی (به‌خصوص در بند ۲۷۳ پژوهش‌های فلسفی) به این موضع فرگه نگاهی انتقادی داشته است. سپس، به شکلی کوتاه، برخی جنبه‌های این استدلال را می‌کاوییم تا امتناع چنین زبانی مشخص گردد. نشان می‌دهیم که امکان تعریف نشانه‌ها (= واژه‌ها) در یک زبان خصوصی ممتنع است و لذا نمی‌توان قاعده‌ای برای کاربرد آن‌ها معین کرد و این مسئله معناداری آن‌ها را مخدوش می‌سازد.

1. ideational theory of meaning

۲. کوتاه‌نوشت آثار فرگه و ویتگنشتاین در آغاز بخش منابع آمده است.

مهدی جنگجو، حسن عرب

در بخش نهایی مقاله به بحث فرگه در مورد ایده‌ها بازمی‌گردیم و از این می‌پرسیم که چرا نمی‌توان همچون فرگه از نوعی بازتعریف واژه‌های زبان عمومی برای ایده‌های خصوصی ذهن سخن گفت. و نهایتاً یکی از تبعات تحلیل فرگه از مفهوم ایده را می‌سنجیم و خواهیم دید که دلیل التزام وی به تمایز میان این‌همانی عددی و کیفی ایده‌ها چیست و چه نتایج نامطلوبی بر آن مترتب است.

نظریه ایده‌انگاره معنا

نظریه ایده‌انگاره معنا را می‌توان به طور کلی این‌گونه تعریف کرد: معنای یک عبارت زبانی عبارت است از ایده‌ای که آن عبارت بر آن دلالت می‌کند. منظور از «ایده» در این جا امور ذهنی اعم از تصورات ذهنی، احساسات، انطباعات و حالات ذهنی است.^۱ معمولاً نمونه نوعی مدافع چنین نظریه‌ای را لاک می‌دانند. به نظر لاک «کلمات در دلالت اولیه یا بی‌واسطه‌شان، بر چیزی جز ایده‌ها در ذهن کسی که از آن‌ها استفاده می‌کند، دلالت نمی‌کنند.»^۲ برای مثال فرض کنید یک شخص و یک حیوان مثل طوطی واژه «کتاب» را به کار می‌برند. هر چند طوطی می‌تواند این اصوات مشخص را تولید کند، اما برخلاف انسان هیچ فهمی از آن کلمه ندارد. در نظریه لاک این تفاوت به این صورت تبیین می‌شود که در ذهن انسان، واژه «کتاب» با یک ایده یا تصویر ذهنی همراه است، بنابراین برای او معنادار است. اما در ذهن طوطی چنین ایده‌ای وجود ندارد.^۳ لاک تنها راه دانستن معنای واژه‌ها را داشتن ایده‌هایی می‌داند که با آن واژه‌ها مرتبط شده‌اند. از طرف دیگر، ایده‌ها را اموری خصوصی تلقی می‌کند: ایده‌های یک فرد «همگی درون سینه خود او قرار دارند، غیرقابل مشاهده و پنهان از دیگران هستند و [...] نمی‌توانند پدیدار شوند».^۴ براساس این دیدگاه مفاهمه^۵ بدین صورت انجام می‌گیرد که گوینده با به کار بردن واژه، ایده‌ای را که خود با آن واژه مرتبط ساخته است در ذهن شنونده برمی‌انگیزد. با پذیرش این فرض، اگر همان ایده‌ها در ذهن گوینده و شنونده ایجاد نشود، مفاهمه صورت نخواهد گرفت.^۶ حال بایستی بدین پرسش پردازیم که چرا چنین تبیینی از نظر فرگه قابل قبول نبود؟

۱. در این تعریف مراد از «ایده» (Vorstellung) همان معنای موسعی است که فرگه در نوشته‌هایش از آن مراد می‌کند.

(G:67-8) هر چند کاربرد کلمه «ایده» در نوشته‌های خود فرگه نیز خالی از ابهام نیست. در این مورد بنگرید به (۱-۳).

2. Lock 1999:III,ii,2

3. Miller 2007:37

4. Lock 1999:III, ii,1

5. communication

6. Lock 1999:III,ix,4

ضد روان‌شناسی‌گرایی فرگه

فرگه یکی از نخستین منتقدان جدی روان‌شناسی‌گرایی است. البته نقد وی جنبه‌های متعدد و متفاوتی دارد، اما دغدغهٔ اساسی فرگه در این نقد، حفظ عینیت حساب و منطق است. اصل راهنمای فرگه در این رویکرد ضد روان‌شناختی، همان اصل اول مبانی علم حساب، یعنی تمییز امر روان‌شناختی از امر منطقی و امر سوژکتیو از امر ایزکتیو است.^۱ این تمایز بنیادین که تناظری بین امر روان‌شناختی و سوژکتیو از یک سو و بین امر منطقی و ایزکتیو از دیگر سو ایجاد می‌کند، بارها در نوشته‌های مختلف فرگه تکرار می‌شود. به طوری که می‌توان گفت تلاش عمدهٔ فرگه در آثارش فراهم کردن مبانی ایزکتیو برای حساب و منطق و زدودن عناصر و جنبه‌های روان‌شناختی - سوژکتیو از آنها است. چرایی نقد نظریهٔ ایده‌انگارانۀ معنا توسط فرگه را هم باید در چارچوب همین رهیافت کلی فهمید.

فرگه در پروژهٔ لوجیسیزم خود با تقلیل حساب به منطق به دنبال فراهم کردن مستحکم‌ترین مبانی برای حساب بود. در دوره‌ای که تلقی روان‌شناختی از حساب رایج بود، لازمهٔ لوجیسیزم، تدقیق براهین حساب، روان‌شناسی‌زدایی از مفاهیم ریاضی و تقلیل آن‌ها به مفاهیم منطقی بود؛ تا بدین وسیله اصول حساب به عنوان حقایقی منطقی و ضروری توجیه شوند. روان‌شناسی‌گرایان منکر این بودند که مبانی منطق حقایقی پیشین، ضروری و کلی هستند. از نظر آنان منطق شاخه‌ای از روان‌شناسی و مبانی نظری آن مبتنی بر روان‌شناسی بود. فرگه با نشان دادن ابهام‌ها و خلط‌هایی که به گمان او به روان‌شناسی‌گرایی منجر شده‌اند و نتایج نامعقول این رهیافت به انتقاد از آن می‌پردازد. از منظر فرگه، یکی از مهم‌ترین این خلط‌ها، خلط معنا با ایده است که یکی از علل مهم آن ابهام کلمهٔ «ایده» است. او ریشهٔ روان‌شناسی‌گرایی در حساب و منطق را روان‌شناسی‌گرایی در باب معنا می‌داند و تصریح می‌کند که: «تلقی روان‌شناختی از منطق از این باور اشتباه نشأت می‌گیرد که اندیشه امری روان‌شناختی شبیه ایده است».^۲

در نگاه سنتی به منطق، موضوع اولیهٔ این علم، استنتاج دانسته می‌شود. طبق این نگاه، استنتاج از ترکیب احکام ساخته شده است و خود حکم نیز از واژگان یا مفاهیم تشکیل شده است. لذا سه انگارهٔ استنتاج، حکم و مفهوم انگاره‌های اساسی در مباحث منطق محسوب می‌-

1. GL:X

2. PW:143

مهدی جنگجو، حسن عرب

شوند، به طوری که ماهیت منطق وابسته به چگونگی تلقی ما از ماهیت این انگاره‌ها است.^۱ منطق‌دانان روان‌شناسی‌گرا می‌گویند که کلمات بر ایده‌ها دلالت می‌کنند. حال از آن جایی که ایده امری ذهنی است، پس حکم هم هویتی ذهنی است؛ زیرا ترکیب ایده‌ها است و استنتاج نیز ذهنی است چون مجموع احکام است. پس منطق به طور ماهوی به قلمرو امور ذهنی و سوژکتیو تعلق دارد. قوانین منطق، گزاره‌هایی هستند که صدقشان وابسته به واقعیت‌هایی درباره هویت‌های روان‌شناختی است.^۲

به نظر فرگه اگر محتوای حکم، یا همان اندیشه، امری سوژکتیو باشد، آن‌گاه باید مثلاً به جای قضیه فیثاغورث از قضیه فیثاغورث من، قضیه فیثاغورث او و ... سخن بگوییم. حال کدام‌یک از این‌ها صادق است و بر چه اساسی؟ مناقشه عینی بر سر صدق اندیشه‌ها منتفی می‌شود، زیرا صدق بدل به انگاره‌ای نسبی و سوژکتیو شده است. در نتیجه اگر گزاره‌ای صادق باشد، فقط برای کسی که بدان معتقد است صادق خواهد بود.^۳ البته ممکن است روان‌شناسی‌گرایان نهایتاً صدق را به توافق عمومی افراد تأویل کنند. اما این تفاوتی ایجاد نخواهد نکرد چراکه روان‌شناسی‌گرایان در هر صورت صدق را به «صادق انگاشتن» تقلیل می‌دهند. در نتیجه، قوانین منطق نیز قوانینی متغیر و فاقد ضرورت و کلیت می‌شوند. در حالی که از نظر فرگه «صادق انگاشتن» غیر از «صادق بودن» است.^۴

گفتیم روان‌شناسی‌گرایان واژه را دال بر ایده ذهنی در نظر می‌گیرند، لذا در علم حساب نیز معنای واژه عدد را ایده ذهنی می‌دانند و در نتیجه به عدد هویتی سوژکتیو می‌بخشند. فرگه در مبانی علم حساب علاوه بر این انتقاد که در این صورت عینیت حساب به خطر می‌افتد، متذکر می‌شود که دلیل این که برخی معنا را با ایده اشتباه می‌گیرند، غفلت آن‌ها از اصل بافت‌متن^۵ است. بنا بر این اصل دوم مبانی علم حساب «کلمات فقط در جمله واقعاً معنا دارند»^۶ لزومی ندارد ما ایده‌ای از عدد داشته باشیم تا آن را معنادار بدانیم. کافی است که کل جمله دارای معنا باشد؛ و این به اجزایش هم محتوا می‌بخشد.^۷

1. Backer & Hacker 1989:75

3. G:69

5. Context Principle

2. ibid:77-8

4. GG:xv- xviii

6. GL:71

۷. برای آگاهی بیشتر درباره نقش محوری جمله در نظریه معنای فرگه و در انتقادات وی بر نظریه ایده‌انگاره، به عنوان نمونه، بنگرید به: Dummett 1973:642

فرگه برای ردّ روان‌شناسی‌گرایی (که مبتنی بر تجربه‌گرایی است) بر خصلت مثالی و محض و غیرتجربی اندیشه‌ها تأکید می‌کند. نهایتاً فرگه برای تبیین این خصلت مثالی و محض منطقی به نوعی دیدگاه افلاطونی می‌رسد که در نوشته‌های متأخر او آشکارتر است. به نظر او اندیشه‌ها مستقل از اندیشیدن ما وجود دارند. ما با اندیشیدن آن‌ها را به وجود نمی‌آوریم، بلکه آن‌ها را کشف می‌کنیم. آن‌ها اموری غیرممکنی و غیرزمانی هستند. اندیشه‌ها نه ایده‌های دنیای درونی و نه اشیاء دنیای بیرونی هستند؛ بلکه در «قلمرو سومی» هستند.^۱ به نظر فرگه عدم وابستگی ماهوی اندیشه‌ها به عمل بالفعل اندیشیدن یا کاربرد زبانی، ثبات و تغییرناپذیری قوانین منطقی را تضمین می‌کند.

با توجه به مطالب فوق به اهمیت نقد نظریه ایده‌انگارانه معنا در چارچوب کلی اندیشه فرگه پی می‌بریم؛ چنان‌که گفتیم وی ریشه روان‌شناسی‌گرایی در حساب و منطقی را روان‌شناسی-گرایی در باب معنا می‌داند. بنابراین، حفظ عینیت در حساب و منطقی جز با نقد این نظریه به عنوان نمونه‌ای از تلقی روان‌شناختی از معنا و ارائه نظریه‌ای عینی از معنا امکان‌پذیر نیست. با توجه به این‌که عمده انتقادهای فرگه مبتنی بر ابهام واژه «ایده» و خلط آن با معنا است، ضروری می‌نماید که کمی بیشتر تحلیل وی از ایده را بکاوییم.

ابهام واژه «ایده» و نقد نظریه ایده‌انگارانه بر اساس امتناع مفاهمه

به نظر فرگه باید بین دو معنای «ایده» تمایز نهاد: معنای ابژکتیو و معنای سوژکتیو. ایده‌های عینی وجودی مستقل از درک شدن دارند و برای همه آدمیان یکسان هستند. آن‌ها توسط انسان کشف می‌شوند و نه خلق. اما ایده‌های سوژکتیو وجودی مستقل ندارند و وابسته به مالک‌شان هستند. فرگه ترجیح می‌دهد واژه «ایده» را به کاربرد سوژکتیو آن محدود کند تا از این ابهام بپرهیزد.^۲ فرگه اغلب این اصطلاح را معادل با تصویر یا ایماژ ذهنی به کار می‌برد، اما گاهی نیز دایره مصادیق آن را گسترش می‌دهد به نحوی که شامل محتویات دنیای درونی در مقابل دنیای بیرونی (جهان خارج)، یعنی انطباعات حسی، آفریده‌های قوه تخیل، تأثرات، احساسات، حالات، تمایلات و آرزوها می‌شود.^۳ مشخصه اساسی ایده نزد وی سوژکتیو بودن یعنی نفسانی بودن و خصوصی بودن است. او در مقاله «اندیشه چهار ویژگی برای ایده‌ها برمی‌شمرد:

1. G:70,74-77,GG:XVIII, XXIV

2. GA:X

3. G:67-8

مهدی جنگجو، حسن عرب

(۱) ایده‌ها نمی‌توانند توسط یکی از حواس پنج‌گانه ما احساس شوند. برای مثال من فضای سبزی را می‌بینم و بدین ترتیب، انطباعی بصری از آن به‌دست می‌آورم. من این انطباع بصری را دارم ولی نمی‌توانم آن را ببینم.

(۲) ایده‌ها اموری هستند که ما آن‌ها را داریم. آن‌ها به محتوای آگاهی شخصی که آن‌ها را دارد، تعلق دارند. برای مثال، وجود یک احساس بدون یک احساس‌کننده محال است. خورشید آنجا وجود دارد، خواه من بدان نگاه کنم یا نه، اما بی‌معنا است که بگوییم دردی بدون اینکه کسی آن را داشته باشد، وجود دارد.

(۳) ایده‌ها نیازمند یک مالک^۱ هستند، در حالی که اشیاء جهان بیرونی به طور مستقل وجود دارند. به‌نظر آنتونی کنی بیشتر آنچه فرگه تحت ویژگی سوم می‌گوید برای تأکید بر آن چیزی است که تحت ویژگی دوم گفته است. نکته جدیدی که در این مورد بدان اشاره می‌کند این است که «تعلق داشتن به یک آگاهی خاص» ویژگی‌ای نیست که بتوانیم آن را به یک ایده، که به‌نحو مستقل تشخیص‌پذیر^۲ است، نسبت دهیم. بلکه تعلق داشتن به یک آگاهی خاص، ذاتی هویت^۳ ایده است؛^۴ فرگه از این امر نتیجه می‌گیرد که امکان مقایسه ایده‌ها با یکدیگر وجود ندارد. او در این باره می‌نویسد:

«وقتی واژه "قرمز" نه برای بیان ویژگی اشیاء، بلکه برای توصیف انطباعات حسی متعلق به آگاهی من در نظر گرفته می‌شود، تنها درون قلمرو آگاهی من قابل اطلاق است. مقایسه انطباع حسی من با انطباع حسی شخص دیگری غیرممکن است. زیرا لازمه این کار جمع کردن انطباعات حسی متعلق به آگاهی یک فرد و انطباعات حسی متعلق به آگاهی فردی دیگر در آگاهی آن فرد نخست است.»^۵

(۴) هر ایده، فقط یک مالک دارد؛ هیچ دو شخصی ایده یکسانی^۶ ندارند؛ و این نتیجه ویژگی سوم است، زیرا در غیر این صورت، ایده می‌تواند مستقل از این دو شخص وجود داشته باشد.^۷

1. Träger

2. identifiable

3. identity

4. Kenny 2000:187

5. G:67

۶. واژه‌ای که فرگه در اینجا استفاده می‌کند "dieselbe" (یکسان) همان است، اما او در بند ۶۵ مبانی علم حساب تصریح می‌کند که هیچ تفاوتی میان این واژه و واژه "gleich" (شبهه) همان قائل نیست.

7. ibd.:67-8

بنابراین از نظر فرگه هویت ایده‌ها وابسته به مالک‌شان است، یعنی ویژگی ذاتی هر ایده خصوصی بودن مالکیت آن است. به واسطه همین ویژگی، ایده‌ها از نظر معرفتی هم خصوصی هستند؛ یعنی شخص دیگری به ایده‌های شخص دیگر دسترسی معرفتی ندارد.^۱ حال اگر نظر روان‌شناسی گرایان پذیرفته شود، توافق و تخالف آراء غیرممکن می‌گردد؛ چون در این صورت معنای مشترکی به‌عنوان مبنا وجود ندارد که بشود بر اساس آن توافق کرد. نبود معنای مشترک سخن گفتن از صدق را هم منتفی می‌سازد و بدین ترتیب:

«نزاع بر سر صدق نیز بیهوده خواهد بود، به همان اندازه بیهوده و در واقع مضحک که نزاع دو نفر بر سر اصالت یک اسکناس صد ماری بیهوده است، در حالی که منظور هر یک اسکناسی است که هر کدام از آن‌ها در جیب خودشان دارند و واژه "اصل" را به معنای خاص خودشان می‌فهمند.»^۲

این انتقاد فرگه متوجه تعارض میان جنبه عمومی و مشترک زبان و معناداری و جنبه خصوصی ایده‌ها و تصاویر ذهنی است. این انتقاد علیه نظریه ایده‌انگاران را می‌توان به صورت استدلال زیر صورت‌بندی کرد:^۳

(۱) اگر معنای عبارات زبانی ایده باشد، آن‌گاه نمی‌توانیم با استفاده از زبان با یکدیگر مفاهمه کنیم.

(۲) ولی ما با یکدیگر مفاهمه داریم.

∴ معنای عبارت زبانی ایده نیست.

مدافع نظریه ایده‌انگاران، مثلاً لاک، برای ردّ مقدمه اول می‌تواند بگوید که گرچه ما به ایده‌های خصوصی دیگران دسترسی نداریم، اما ممکن است که ایده‌های ما با یکدیگر تطابق داشته باشند؛ و این برای مفاهمه ما با همدیگر کافی است. بنابراین، فرگه نیازمند استدلالی قانع‌کننده برای تأیید مقدمه اول است. فرگه می‌تواند بپرسد «اساساً چرا ما باید فرض کنیم که چنین تطابقی وجود دارد؟»^۴ این پرسش زمانی جدی‌تر می‌شود که به فرض پذیرفته‌شده نزد لاک توجه کنیم: فرض معکوس شدن نظام‌مند ایده‌ها.^۵ لاک در این مورد می‌نویسد: «ممکن است ابژه واحدی، در یک زمان، در ذهن افراد مختلف ایده‌های متفاوتی ایجاد کند. مثلاً ایده‌ای که گل بنفشه از طریق چشم‌ها در ذهن کسی ایجاد کرده همان ایده‌ای باشد

1. cf.

2. G:69

۳. این صورت‌بندی وام‌دار میلر و دامت است، در این‌جا: Miller, 2007:36-43 و این‌جا: Dummett, 1973:638

۴. این گفتگوی فرضی بین لاک و فرگه برگرفته از مک‌کلوج است: McCulloch, 1995:69-70

5. systematic inversion

مهدی جنگجو، حسن عرب

که گل همیشه‌بهار در ذهن شخص دیگری ایجاد کرده است، و بالعکس. [...] هرگز نمی‌توان به این مسئله پی برد، زیرا ذهن یک شخص هرگز نمی‌تواند به بدن دیگری وارد شود.^۱

لاک اینجا از امکان معکوس شدن نظام‌مند رنگ‌های آبی و زرد سخن می‌گوید.^۲ حال اگر امکان فوق محقق گردد، کسی که مدافع نظریه معنای لاک باشد، باید نتیجه بگیرد که آن دو فرد با یکدیگر مفاهمه نمی‌کنند؛ زیرا کلمات «آبی» و «زرد» ایده‌های (و بالتبع معانی) متفاوتی را در ذهن آن‌ها ایجاد می‌کنند. بنابراین، انتظار می‌رود لاک راهی را پیشنهاد کند که ما نهایتاً از این امر آگاه شویم که آیا این امکان محقق شده است یا نه. اما او هیچ تلاشی در این زمینه انجام نمی‌دهد^۳ و در ادامه نقل قول قبلی می‌نویسد:

«این [معکوس شدن نظام‌مند] همواره تشخیص‌ناپذیر است [...] و اساساً اگر فرض معکوس شدن درست هم باشد [این مسئله نفعی برای پیشرفت معرفت ما یا سهولت و آسایش زندگی ما ندارد؛ بنابراین نباید برای بررسی آن خودمان را به زحمت بیندازیم].^۴

پاسخ لاک در عبارت فوق، بدین معنا است که نظریه او در باب معنا (و ایده‌ها) قادر به تبیین مفاهمه زبانی نیست. زیرا هر رابطه‌ای که بین ایده‌های ما برقرار باشد (تطابق یا عدم تطابق) مفاهمه صورت می‌گیرد. بنابراین ایده‌ها، از نظر سمانتیکی، هیچ نقشی در مفاهمه و زبان عمومی ندارند.^۵ و این شاهدهی است بر ادعای فرگه درخصوص جدایی دو ساحت معانی ابژکتیو و ایده‌های سوپژکتیو.^۶ اما فرگه یک مسئله را بی‌پاسخ یا مبهم می‌گذارد: آیا ساحت معنای ابژکتیو و ایده‌های سوپژکتیو به طور کلی از هم جدا و متفاوت هستند، و یا نه، گاهی ممکن است نسبتی با هم بیابند؟ و اگر چنین امکانی هست (که ظاهراً از دید فرگه هست^۷) به چه شکل؟ در ادامه خواهیم دید که واکاوی مسائلی از این دست توسط ویتگنشتاین، راه را برای تبیین متفاوت از رابطه ایده‌ها و معنا باز می‌کند.

1. Locke 1999:II,xxxii,15

۲. بحث معکوس شدن نظام‌مند در بند ۲۶ مبانی علم حساب مطرح شده است. مثال فرگه در آن جا شهود نقطه و سطح است. (GA:35-6)

3. Miller 2007:40

4. ibid:41, Locke 1999:II,xxxii,15

5. cf. Miller 2007:41-2

6. cf. Dummett 1973:640

۷. مثلاً پیشتر دیدیم که فرگه در توضیح سومین ویژگی ایده‌ها گفت که گاه واژه دال بر ایده ذهنی و گاه دال بر معنای عینی است. حال پرسش این است که رابطه این دو با یکدیگر، و از آن مهم‌تر، رابطه آن واژه مشترک با هر یک از این احاء دلالت چیست؟ در ادامه بدین مطلب پاسخ می‌دهیم.

زبان خصوصی و شواهد پذیرش چنین زبانی نزد فرگه

ویتگنشتاین، به عنوان جدی‌ترین منتقد امکان زبان خصوصی، این زبان را این‌گونه تعریف می‌کند:

«زبان دیگری [غیر از زبان مشترک ما ...] که شخص [می‌تواند] با آن تجربه‌های زیسته^۱ درونی خد _ احساسات، حال و هوایش و غیره ... را برای کاربرد شخصی خود یادداشت کند یا آن را به شکل شفاهی بگوید. واژگان این زبان قرار است به آن چیزی دلالت^۲ داشته باشند که تنها شخص گوینده می‌تواند آن را بداند؛ یعنی به احساسات خصوصی و بی‌واسطه‌ی آن شخص. بنابراین فردی دیگر نمی‌تواند این زبان را بفهمد.»^۳

سؤالی که بلافاصله به ذهن متبادر می‌شود این است که: با توجه به این تعریف، آیا فرگه در قول به امکان اطلاق برخی واژگان در قلمرو آگاهی یک شخص منفرد _ ولو به قیمت امتناع مفاهمه _ شکل‌گیری نوعی زبان خصوصی نزد آن شخص را ممکن می‌شمارد یا خیر؟ پیشتر دیدیم که وی در رد امکان مقایسه ایده‌ها چنین گفت:

«چون وقتی لازم است که واژه "قرمز" نه برای بیان ویژگی اشیاء، بلکه برای توصیف انطباعات حسی متعلق به آگاهی من در نظر گرفته می‌شود، تنها درون قلمرو آگاهی من قابل اطلاق است.»^۴

پس به نظر می‌رسد فرگه معتقد است فرد می‌تواند نوعی زبان درونی نزد خود داشته باشد، گرچه خلط آن با حیثیت عینی و مشترک زبان، مفاهمه را ناممکن می‌سازد.^۵ از آنجا که تنها خود آن فرد می‌تواند دلالت‌های این زبان را بفهمد، می‌شود بر اساس تعریف بالا، آن را یک «زبان خصوصی» نامید.

شواهد دیگری نیز می‌توان بر این ادعا آورد. فرگه در بند ۲۶ از *مبانی علم حساب* می‌نویسد:

«آدم معمولاً در مورد رنگ "سفید" به احساسی معین فکر می‌کند که [در زمان دیدن آن پدید می‌آید و] بالطبع کاملاً ذهنی است، ولی در کاربرد روزمره زبان، به نظر می‌آید، به انحاء

1. Erlebnis

2. beziehen

3. PU:§243

4. G:67

۵. شاید کسی مدعی شود که فرگه معتقد بوده است این زبان درونی (یا کاربرد درونی واژه‌های زبان عمومی) امری متأخر و مبتنی بر زبان عمومی است. (عکس این را هم می‌شود فرض کرد: Dummett 1973:640) گذشته از این که شواهدی دال بر این ادعا در متون فرگه دیده نمی‌شود، مسئله درواقع این است که حتی با فرض قبول چنین ادعایی، باز فرگه نوعی پیوند خصوصی میان واژه مشترک و ایده درونی را، نزد هر فرد، ممکن می‌شمارد و چنان‌که در ادامه خواهیم دید، دقیقاً همین پیوند خصوصی دردرساز خواهد شد.

مهدی جنگجو، حسن عرب

مختلف معنایی عینی به میان می‌آید [...] بنابراین واژه مربوط به رنگ اغلب نه بر احساس ذهنی ما، که نمی‌توانیم بدانیم آیا با احساس دیگران مطابقت دارد یا نه - چراکه نام‌گذاری یکسان، آشکارا چنین چیزی را تضمین نمی‌کند - بلکه بر کیفیتی عینی دلالت دارد.^۱ پس این‌جا نیز فرگه از دو ساحت زبانی سخن می‌گوید (ساحات ذهنی و عینی)، هرچند این‌ها را از یکدیگر مجزا می‌شمارد و معتقد است که اگر معنا را بر ساحت ذهنی ایده‌ها مبتنی بسازیم، مفاهمه دچار اختلال می‌شود.

مورد دیگر جایی است که فرگه، در توضیح چهارمین ویژگی ایده‌ها، از این صحبت می‌کند که «ممکن است کسی واقعاً بخواهد واژه‌ای مثل "آن درخت لیمو" بر یکی از ایده‌هایش دلالت داشته باشد».^۲ این‌جا نیز فرگه نظریه ایده‌انگاره معنا را تنها با تبیین تالی فاسدهای این نظریه برای مفاهمه رد می‌کند و تلویحاً امکان وجود زبانی درونی نزد فرد را جایز می‌شمارد. در ادامه بدین پرسش می‌پردازیم که آیا واقعاً چنین زبانی ممکن است یا نه؟ و اگر خیر، به چه دلایلی؟ در این مسیر از انتقادات ویتگنشتاین علیه زبان خصوصی بهره خواهیم گرفت. منتهی پیش از پرداختن مستقیم به استدلال ویتگنشتاین، باید به این نکته اشاره کنیم که ویتگنشتاین در استدلال خود مشخصاً به مباحث فرگه در باب نسبت ایده و معنا نظر داشته است. در ادامه نخست به بررسی شواهدی می‌پردازیم که در تأیید این ادعا وجود دارد.

ردپای فرگه در استدلال ویتگنشتاین علیه زبان خصوصی

مطمئناً منظور از «شواهد» در این‌جا چیزی بیش از همسانی‌های کلی یا اشتراکات لفظی سطحی است.

شاید آشکارترین و مهم‌ترین آن‌ها ارجاعی باشد که ویتگنشتاین در بند ۲۷۳ پژوهش‌های فلسفی به بخشی از متن فرگه دارد؛^۳ فرگه در اصول بنیادین علم حساب، در مورد «ایده» چنین می‌نویسد:

«و بدین واسطه در کاربرد واژه "ایده" نوعی تزلزل پدید می‌آید، بدین ترتیب که گاه ظاهراً به معنای چیزی است که به زندگی نفسانی هر فرد تعلق دارد و طبق قوانین روان‌شناختی با ایده‌های دیگری که به‌شان مرتبط است، می‌آمیزد، و گاه چیزی است که برابر همه به یک شکل می‌ایستد^۴ و این‌جا نه از مالک آن ایده حرفی هست و نه [وجود ایده] به او مشروط است.»^۵

1. GL:§26

2. G:68, Vgl. PU. §§ 273-274

۳. ظاهراً هکر اولین کسی است که از این مشابهت حرف می‌زند. (Hacker, 1972:277) بحث ما نیز وام‌دار اوست.

4. etwas Allen gleicherweise Gegenüberstehendes

5. GG:XVIII

و این بند ۲۷۳ پژوهش‌های فلسفی است:

«حال در مورد واژه "قرمز" چطور؟] _ آیا بایست بگویم که این [واژه] دلالت دارد بر چیزی که برابر همه‌مان می‌ایستد^۱ و هر فرد در واقع بایستی غیر از این واژه، واژه دیگری هم برای دلالت بر احساس شخصی خودش از قرمز داشته باشد؟ یا بدین صورت است: واژه "قرمز" بر چیزی دلالت دارد که برای همگی مان آشنا است؛ و به علاوه، نزد هر کس بر چیزی دلالت دارد که تنها برای خود او آشنا است؟»^۲

توجه داشته باشید که ویتگنشتاین عبارت «چیزی که برابر همه‌مان می‌ایستد» را درون علامت نقل قول (...) قرار می‌دهد و این نمی‌تواند اتفاقی باشد. و همچنین این عبارت در آلمانی یک ترکیب وصفی کاملاً نادر است، پس وی متن خاصی را مدنظر داشته است. از حیث مفهومی هم تطابقی کامل برقرار است. پس به جرأت می‌توانیم بگوییم که مخاطب ویتگنشتاین در این عبارت، فرگه است. و مهم‌تر این که دیدگاه این مخاطب مورد نقد وی قرار دارد؛ در بخش بعد به تفصیل بدین نقد می‌پردازیم. فعلاً به سراغ شواهد دیگر می‌رویم. شاهد دیگر، استفاده بی‌شمار ویتگنشتاین از مثال‌هایی است که فرگه در بحث از ایده‌ها و وجه سوژکتیو آن‌ها انتخاب کرده است. مثال‌های فرگه از این قرارند: شادمانی و درد^۳، [ایده] ما از رنگ‌های [سبز^۴، سفید و قرمز^۵، اشتیاق و [احساس] گرسنگی^۶، حس و حال، احساس، علاقه و آرزو^۷. دیدیم که امر مشترک در میان همه این‌ها تعلق به «جهان درونی» بود. حال نگاهی به مثال‌های ویتگنشتاین در بحث از زبان خصوصی می‌اندازیم: درد^۸، احساس^۹، حس و حال^{۱۰}، [تأثر ما از رنگ‌های] قرمز^{۱۱} و سبز^{۱۲}، تجارب زیسته درونی^{۱۳} و جز آن. چنان که هکر به درستی یادآور می‌شود، می‌توان تمام این موارد را ذیل عنوان کلی «احساس خصوصی بی‌واسطه» گنجانند. بدین ترتیب درحالی که ویتگنشتاین عمدتاً از مثال درد استفاده می‌کند، تجربه به معنای کلی و «محتوای پدیداری» آن^{۱۴} آماج انتقادات وی است.^{۱۵}

1. 'etwas uns Allen Gegenüberstehendes'

3. GG:XVIII, GL:105, G:67-8,72-3

5. ibd., G:67

7. G:67

8. PU:(z.B.)§§244-6,250,257,BB:(e.g.)46-55,NFP:(e.g.)449,NPS:(e.g.)205

9. PU:(z.B.)§§244,246,248

11, ibd.:§§272-4, NPS:234-7

13. ibd.:§§243,256

15. Hacker,1986:254-255

2. PU:§ 273, cf. G:67

4. GG:XXI, GL:36

6. GL:105

10. ibd.:§243

12. PU:§278

14. phenomenal content of experience

مهدی جنگجو، حسن عرب

به نظر شواهدی از این دست می‌توانند جوازی بر این امر باشند که می‌شود مقایسه‌ای مستند میان افکار و آراء این دو فیلسوف در این زمینه موضوعی خاص انجام داد. در ادامه سعی می‌کنیم، با بهره‌گیری از انتقادات ویتگنشتاین ذیل بحث از زبان خصوصی، نشان دهیم که چرا تلقی فرگه از مفهوم ایده و رابطه آن با زبان از جهتی ناقص و از جهاتی دیگر نادرست است.

زبان خصوصی و تعریف نشانه‌های این زبان

نخستین پرسشی که در مواجهه با مفهوم زبان خصوصی مطرح می‌گردد این است که نشانه‌های این زبان از کجا آمده‌اند و نسبت آن‌ها با نشانه‌های زبان مشترک ما چیست؟ می‌توان از دو امکان حرف زد: یا گوینده آن زبان خصوصی، خود واژه‌هایی خاص و به طور کلی متفاوت برای زبان خود وضع کرده است و یا این که وی نشانه‌های موجود در زبان مشترک را در معنایی متفاوت به کار می‌گیرد. (فرگه این شق دوم را پذیرفته است) در هر دوی این حالات بایستی نشانه را تعریف کرد، یعنی باید توصیف کرد که در چه موقعیت‌هایی می‌توان (و نمی‌توان) این نشانه را به کار گرفت و این توصیف نشان می‌دهد که این واژه بر چه معنایی دلالت دارد. نکته این است که در هر دو حالت فرد باید آن نشانه را به نحو خصوصی تعریف کند. ویتگنشتاین چنین تلاشی را عبث می‌داند.

مثال فرضی بند ۲۵۸ پژوهش‌ها بنا دارد همین ادعا را بررسی کند: «می‌خواهم دفتر یادداشتی از تکرار یک احساس^۱ معین درست کنم. بدین منظور آن احساس را با نشانه "E" پیوند می‌زنم و هر روزی که آن را دارم، این نشانه را در تقویم می‌نویسم.» پس از یک موقعیت حرف زده‌ام و از پیوند یک امر با یک نشانه. اما آیا واقعاً پیوندی میان آن نشانه و آن احساس شکل گرفته است و بدین ترتیب آن نشانه دال بر آن احساس است؟ وقتی می‌خواهیم نشانه‌ای را برای یک شیئی (خارجی) به کار ببریم، به نظر کافی است با دست به آن شیئی اشاره کنیم تا پیوند میان آن و نشانه شکل بگیرد. آیا در پیوند دادن آن احساس معین با E نیز چیزی همچون اشاره کردن^۲ است؟ اگر خیر، آیا صرف تمرکز بر روی آن احساس و نوشتن E، پیوند مذکور را پدید نمی‌آورد؟ ویتگنشتاین مخالف است. زیرا من تنها زمانی می‌توانم از یک پیوند حرف بزنم که بتوانم بار دیگر آن را به یاد بیاورم. اما «ما چگونه این تجربه‌ها [و احساسات قبلی و بعدی] را مقایسه می‌کنیم و این که ما چه چیزی را به عنوان

1. Empfindung

2. hinweisen

معیار این‌همانی^۱ آن رویدادها مقرر می‌کنیم؟^۲ آیا ممکن نیست که در دفعات بعد تنها به نظرمان بیاید (یا صرفاً اعتقاد داشته باشیم) که آن پیوند را به‌درستی به یاد می‌آوریم؟ حافظه هم نمی‌تواند کمکی کند^۳ که اساساً خود به‌یاد آوردن هنوز در هوا معلق است.^۴ پس ممکن است در یک توهم دائمی به سر ببریم!

پس این‌جا باید ثابت کرد که همان احساس، و بالتبع همان پیوند، تکرار شده است. اما معیار^۵ مان برای تشخیص این‌همانی چیست؟ مطمئناً خود آن فرد نمی‌تواند این معیار را تأمین کند چراکه این «مثل حالتی است که کسی چندین نسخه از یک روزنامه صبح امروز را بخرد تا مطمئن گردد که آن روزنامه حقیقت را می‌نویسد»^۶ تضمینی وجود ندارد که اشتباه نکنیم، زیرا این‌جا هیچ معیار مستقلی در کار نیست.^۷ پس ادعای ویتگنشتاین این است: تعریف خصوصی یک نشانه ناممکن است، زیرا تفاوت تعریف و توهم تعریف در این است که بتوانیم حداقل یک بار دیگر پیوند شکل‌گرفته در همان تعریف نخست را به‌درستی به یاد بیاوریم. اما به‌محض این‌که از «همان» سخن بگوییم، پای معیار مستقل به میان کشیده می‌شود، چیزی که خود فرد معرف نمی‌تواند آن را تأمین کند. از طرف دیگر، ویتگنشتاین تصریح می‌کند که کاربرد واژه «همان» با کاربرد واژه‌های «قاعده» و «توافق» درهم‌تنیده است.^۸ یعنی هر جا از «همان» سخن بگوییم:

(۱) باید از قاعده‌ای تبعیت شده باشد، ولی «امکان ندارد فردی به‌نحو خصوصی^۹ از قاعده‌ای پیروی کند، زیرا در این حالت میان پیروی از قاعده و اعتقاد به پیروی از قاعده تفاوتی نخواهد بود».^{۱۰}

(۲) توافقی بر روی معیارهای پیروی از قاعده و عدم پیروی از قاعده وجود داشته باشد. (مطمئناً نه صرفاً توافق زبانی، بلکه توافق در شکل زندگی).^{۱۱}

1 . Kriterium der Identität

2 . PU:§322

۳ . م.ک. با نقد ویتگنشتاین بر اتکا به حافظه در این زمینه: ibd.:§56, cf. S.207

4 . Rhees 1954:83

۵ . در مورد تفاوت معیار و علامت (Symptom) و نیز این‌که تمامی علائم مبتنی بر تعریف و لذا معیار هستند، نگاه کنید به (PU:§354)

6 . ibd.:§265, cf. §§377-8

7. Malcolm 1954:532

8. PU:§§224-225, §653

9. privatum

10. ibd.:§202, cf. §260, BGM, T.VII:§58

11. cf. PU:§241-2,

مهدی جنگجو، حسن عرب

در تعریف نشانه‌های یک زبان خصوصی (چه تعریف نشانه‌های جدید و چه بازتعریف نشانه‌های زبان مشترک) هر دوی این شروط نقض شده‌اند و لذا نمی‌توان از چنین زبانی دفاع کرد. البته تأکید ویتگنشتاین بر وجود معیار، تشخیص این‌همانی و غیره، به هیچ وجه بدین معنا نیست که وی بر آن است که اساساً زبان فقط با همین الگو کار می‌کند. اتفاقاً او تأکید دارد:

«[از جمله در زبان احساسات] کاری که من می‌کنم این نیست که احساسم را به واسطه مقایسه با معیارهایی تشخیص دهم. این‌جا مقابله‌کردنی^۱ در کار نیست^۲ بلکه به‌کاربردن [دوباره] یک بیان یکسان است. اما با این کار بازی زبانی پایان نمی‌یابد؛ [بلکه تازه] آغاز می‌شود.»^۳

بر همین مبنا است که می‌گوید: «واژه‌ای را بدون توجه به کاربردن [یعنی بدون مقابله‌کردن با یک معیار مستقل و تشخیص تکرار و ...]، به معنای کاربرد نابه‌جای آن نیست.»^۴ در بخش پایانی مقاله سعی می‌کنیم بدین مسئله پردازیم که آیا انتقادات ویتگنشتاین نسبت به (باز) تعریف خصوصی نشانه، به آنچه نزد فرگه «زبان درونی» نامیدیم نیز تعمیم می‌یابد و اگر آری، چه تبعاتی خواهد داشت.

فرگه، ایده‌ها و تعریف نشانه‌های زبان درونی

برای بررسی این مسئله، بند ۲۷۳ پژوهش‌ها را مبنا قرار می‌دهیم؛ آنجا انگار از زبان فرگه می‌شنویم که: «واژه‌ای [مثل] “قرمز” بر چیزی دلالت دارد که برای همگی‌مان آشنا است؛ و علاوه بر آن، هر کس چیزی دارد که تنها برای خود او آشنا است.» حال پرسش این است: پیوند دلالتی آن امر خصوصی (یعنی ایده) و واژه شخصی (یا شخصی‌شده) دال بر آن، نزد آن فرد، چگونه شکل می‌گیرد؟ پیشتر گفتیم که این پیوند جز از طریق تعریف نشانه ممکن نیست و تعریف خصوصی نشانه ناممکن است. شاید اعتراض شود که فرد مذکور گرچه قادر به تعریف آن نشانه نیست، ولی این مسئله نافی این واقعیت نیست که وی امری خصوصی

1. kollationieren

2. NPS:246, cf. Malcolm 1954:555-7

3. PU:§§289-290, BB:16, cf. ÜG:§402,§538,§548, BGM, T. VI:§28, Hacker 1986:293

4. PU:§289

«هنگامی که از قواعد گرامر پیروی می‌کنم، انتخاب نمی‌کنم. همه‌ی گام‌ها در واقع پیش‌تر برداشته شده‌اند و این یعنی دیگر انتخابی ندارم. از قاعده کورکورانه پیروی می‌کنم.» (ibid.:§219, cf. BB:25)

مثلاً ایده‌ای از بوسفالوس^۱ دارد؛ هرچند شاید به دلایلی (یا فردی و یا اساساً به‌خاطر ماهیت زبان) از بیان زبانی آن ناتوان باشد.^۲ فرض می‌کنیم چنین است. اما این‌جا باید به برخی پرسش‌ها پاسخ دهیم: او چگونه ایدهٔ امروزی خود از بوسفالوس را با ایدهٔ خود از همین امر در روز(های) بعد مرتبط می‌کند؟ چه چیزی تضمین می‌کند که ایدهٔ فردای وی از بوسفالوس همان ایدهٔ پیشین است؟ طبیعتاً این‌جا نمی‌توان به حافظه اعتماد کرد. ولی آیا چنین پرسش‌هایی صرفاً درصدد طرح نوعی شکاکیت در قبال اتکا به حافظه هستند؟ یعنی مثلاً اگر وی راهی متفاوت برای حفظ این پیوند بیابد، مشکل حل می‌شود؟ این‌جا مثال بند ۲۷۰ پژوهش‌ها روشن‌گر است: فرض کنید کشف می‌کنیم که هر وقت ایدهٔ بوسفالوس را در ذهن داریم هیجان‌زده می‌شویم و کمی هم عرق می‌کنیم! حال پرسش این است: چه کسی گفته است که ایدهٔ رخس هم دقیقاً همان حالات را در ما به‌وجود نمی‌آورد؟! و یا حتی ایدهٔ Bugatti Veyron؟! چه چیزی معین می‌کند که ما در آن زمان کدام‌یک از این ایده‌ها را در ذهن داریم؟ بالطبع تشخیص خودمان نمی‌تواند معیار قرار گیرد، چرا که امکان دارد ما تنها گمان کنیم یا اعتقاد داشته باشیم که داریم درست تشخیص می‌دهیم! این‌جا برای توجیه آن پیوند و این‌همانی نه می‌شود به خاطرات دیگر متوسل شد و نه تشخیص خود فرد؛^۳ باید به معیاری مستقل و عینی متوسل شویم؛ اما «هیچ توجیه ذاتاً خصوصی‌ای وجود ندارد، زیرا من نمی‌توانم بدانم که آیا چیزی که ذاتاً خصوصی است، یک توجیه است یا خیر.»^۴ از طرف دیگر، چه چیزی تضمین می‌کند که حتی آن تشخیص‌ولیه و منفرد ما نیز تشخیصی درست بوده است؟ مادامی که نتوانیم معیار این‌همانی را تعریف کنیم، هیچ تفاوتی میان تشخیص درست و نادرست ایده‌ها نخواهد بود، زیرا درست و نادرست همیشه در نسبت با یک معیار

۱. «ایده‌ی من [از یک شیء]، تصویری درونی است که بواسطه به‌یادآوردن تأثرات حسی‌ای که داشته‌ام و نیز یادآوری فعالیت‌های درونی یا بیرونی‌ای که انجام داده‌ام، به‌وجود می‌آید. [...] این ایده امری ذهنی است: ایده یک فرد، ایده فرد دیگر نیست [...] بنابراین احتمالاً یک نقاش، یک سوارکار و یا یک جانورشناس ایده‌هایی بسیار متفاوت را با اسم "بوسفالوس" پیوند خواهند زد.» (USB:29)

2. cf. PU:§257

۳. م.ک.: «تصور کنید کسی بگوید: "من می‌دانم قدم چقدر است" و هم‌زمان به‌عنوان شاهد امر، دستش را بالای سرش بگذارد!» (PU:§279, cf. §265, NPS:205)

4. NFP:451, cf. BB:66

مهدی جنگجو، حسن عرب

تعریف می‌شوند. بدین ترتیب یک شکاک می‌تواند اساساً وجود و هویت ایده‌ها را زیر سؤال ببرد!^۱

البته مسلماً چنین تبیینی قصد ندارد بگوید که چیزهایی به عنوان ایده‌ها یا تصورات شخصی وجود ندارند! فرگه به درستی اشاره می‌کند که احتمالاً یک نقاش، یک سوارکار و یا یک جانورشناس ایده‌هایی بسیار متفاوت را با اسم "بوسفالوس" پیوند خواهند زد. اما هیچ‌گاه برایش سؤال نشد و نپرسید که پیوند و این‌همانی ایده‌ها چگونه نزد خود آن فرد شکل می‌گیرد. چنین پرسشی می‌توانست پروژه خود فرگه، یعنی عینی‌سازی معنا را چند گام جلوتر ببرد و بدین دیدگاه ویتگنشتاین منتهی گردد که حتی در آگاهی نسبت به جهان درونی ایده‌ها نیز آن‌چه سبب پیوند می‌شود معنایی است که در ساحت بین‌الذهانی بازی‌های زبانی روزمره تثبیت شده است. غفلت فرگه از چنان پرسشی و گام‌نگذاشتن به چنین مسیری موجب شده است که وی تبیینی از ایده‌ها ارائه دهد که کاملاً با درک معمول ما از کارکردهای زبان متفاوت است. مثلاً ما هر روزه دقیقاً از یکسانی یا این‌همانی ایده‌ها مان صحبت می‌کنیم. آیا این بدین معنی است که ما تنها گمان می‌کنیم که مدلول حرف‌ها مان ایده است و اساساً هیچ‌گاه نمی‌توانیم از ایده‌ها مان چنان‌که در کنه خود هستند، حرف بزنیم؟^۲ و یا نه، می‌شود این واقعیت زبانی را به شکلی دیگر نیز توصیف کرد؟

این‌همانی عددی و یا کیفی ایده‌ها؟

هکر و بیکر، دو مفسر برجسته ویتگنشتاین، بر این باورند که فرگه فرضی مهم در پس حرف‌های خود دارد: این‌که می‌توان میان این‌همانی عددی و کیفی اندیشه‌ها، احکام و ایده‌ها تمایز قائل شد.^۳ در نسبت با ایده‌ها، می‌توان این دو را چنین توضیح داد:

(۱) این‌همانی عددی آن‌جایی است که دو فرد دو ایده یکسان (= این‌همان) داشته باشند.

(۲) این‌همانی کیفی آن‌جایی است که دو فرد دو ایده کمابیش شبیه یا دقیقاً شبیه داشته باشند.

۱. گرچه فرگه می‌گوید «همین ایده حتی نزد یک فرد واحد نیز، همیشه با معنایی یکسان مرتبط نیست» (USB:29) منتهی چنین موضعی با شک کردن در اساس پیوند نشانه و ایده فاصله زیادی دارد.

۲. آنچه فرگه در بخش پایانی مثال دکتر لاوبن می‌گوید، به صراحت دال بر این است که، از نظر او، ما حتی اندیشه‌های درونی‌مان را هم «نمی‌توانیم»، در همان شکلی که خودمان می‌فهمیم، به دیگران انتقال دهیم. (G:66)

3. Backer & Hacker, 1989:99-100

فرگه معتقد است که برای مفاهمه باید این‌همانی کامل وجود داشته باشد. (از دید روان‌شناسی‌گرایان صرف شباهت کافی است) او، با استفاده از قانون لایب‌نیستی «این‌همانی امور تمایزناپذیر»^۱، این‌همانی عددی ایده‌ها را ناممکن می‌شمارد و لذا نقشی برای آن‌ها در مفاهمه قائل نمی‌شود. مثلاً اگر ایده‌ی من از قضیه فیثاغورث با ایده‌ی شما از این قضیه این‌همان بود، می‌یابست ایده‌ی شما تمام ویژگی‌های ایده‌ی من را می‌داشت. از جمله باید مالک آن‌ها یکی می‌بود و این ممتنع است.

اما آنچه از گفته‌های ویتگنشتاین استنباط می‌شود این است که ما در نسبت با ایده‌ها و احساسات تنها از یک نوع این‌همانی (= یکسانی = شباهت) حرف می‌زنیم و این تنها کاربرد معمول واژه «gleich» (شبهه همان) است.^۲ پیش‌تر گفتیم ویتگنشتاین معتقد است که جایی می‌توانیم از «همان» سخن بگوییم که قاعده و توافقی بر سر معیار پیروی از قاعده وجود داشته باشد. در بازی‌های زبانی روزمره ما هم این جمله را می‌گوییم که «درد من مثل درد اوست» و هم این که «درد من با درد او فرق دارد». موضعی که ما برای توجیه این موقعیت دوسویه ارائه می‌دهیم باید، با معیاری واحد، هم‌زمان امکان هر دوی آن‌ها را محقق سازد. اما اگر به تبعات منطقی دیدگاه فرگه ملتزم باشیم هیچ‌گاه نمی‌توانیم از ایده‌ها حرف بزنیم، نه با دیگران و نه حتی با خودمان. چنان‌که گفته شد اساساً وجود و هویت ایده‌ها زیر سؤال می‌رود. اشکال کار فرگه این است که تعلق داشتن به یک فرد خاص را جزو ویژگی‌های بنیادین ایده می‌شمارد و به همین واسطه ایده را در جهان درونی ذهن اشخاص منفرد محبوس می‌سازد. در حالی که ما نشان دادیم هویت ایده، به اصطلاح «اولاً و بالذات»، درون بازی‌های زبانی مشترک شکل می‌گیرد و لذا تعلق داشتن به یک فرد امری متأخر و خود محقق در همان بازی‌ها است.

1. The Identity of Indiscernibles : $\forall F(Fx \supset Fy) \supset x=y$

فرگه در بند ۶۵ مابانی علم حساب، ضمن قبول قانون لایب‌نیس (یعنی این که «چیزهایی یکسان‌اند که بتوانیم به‌شرط بقای صدق با هم جابه‌جاشان کنیم») تصریح می‌کند که در ترجمه eadem (یکسان)، هیچ فرقی میان «dasselbe» (یکسان همان) و «gleich» (شبهه همان) نمی‌بیند. و دقیقاً به همین خاطر است که وی Gleichheit (شباهت) را جز به‌معنای Identität (این‌همانی) نمی‌فهمد. (GL:76)

۲. گذاشتن «identisch» [این‌همان] به جای «gleich» [شبهه همان] (مثلاً یکی دیگر از ابزارهای نوعی بیان فلسفی است. انگار داریم درباره‌ی طیف‌های معنا صحبت می‌کنیم و تمام مسئله این است که با واژه‌ها مان به آن تفاوت ظریف اشاره کنیم. و این [...] تنها آن‌جایی به میان می‌آید که حس می‌کنیم وظیفه داریم از نوعی بیان معین استفاده کنیم که از حیث روان‌شناختی دقیق باشد. (PU:§254)

نتیجه‌گیری

فرگه برای پیشبرد پروژه لوجیسیم خود نیاز داشت که برخی دیدگاه‌های سمانتیکی رقیب را نقد کند. نقد او به روان‌شناسی‌گرایی مبتنی بر تحلیل رابطه ایده و معنا و از حیث ساختاری نوعی برهان خلف بود. او سعی کرد نشان دهد که:

- ایده امری ذهنی/روان‌شناختی و معنا امری عینی است و اگر آن‌ها را با هم خلط کنیم، قادر نخواهیم بود از صدق، معنا و اساساً از علم و «گنجینه مشترک اندیشه‌ها» دفاع کنیم.

او در این رهیافت انتقادی خود چنان در بند تأکید بر شکاف و تمایز میان امور سوپژکتیو/ابژکتیو بود، که برخی واقعیت‌های معمول زبان را نادیده گرفت و یا تبیین‌ناشده‌ها کرد. او برای تأکید هر چه بیشتر بر این تمایز سعی کرد ایده‌ها را به عنوان اموری کاملاً خصوصی معرفی کند؛ بنابراین مدعی شد که:

- خصوصی بودن مالکیتی ایده‌ها، سبب خصوصی بودن معرفتی آن‌ها هم می‌شود و با تأکید بر اینهمانی عددی ایده‌ها به عنوان شرط لازم مفاهمه، امتناع مفاهمه در صورت یکسان انگاشتن معنا با ایده‌ها را نتیجه گرفت.

همین رویکرد باعث شد نهایتاً برای حفظ عینیت اندیشه‌ها، آن‌ها را به عنوان اعیانی مستقل از افراد و امور زمانی و تغییرپذیر از جمله زبان در قلمرو سومی قرار دهد که افراد مختلف در نسبت با این امور واحد قرار می‌گیرند و آن‌ها را کسب می‌کنند. در نتیجه، با قائل شدن به دوئالیسم هستی‌شناختی بین درون و بیرون، جهان درونی ایده‌های هر شخص به عنوان قلمروی سوپژکتیو از دو قلمرو عینی اشیاء بیرونی و اندیشه‌ها متمایز کرد. از طرف دیگر، احتمالاً قائل شدن به تناظر بین امر سوپژکتیو و امر روان‌شناختی باعث می‌شد که فرگه که دل‌مشغول امر عینی-منطقی بود، سؤالاتی از قبیل تشخیص این‌همانی ایده‌ها را مسائلی کم‌اهمیت و مرتبط با روان‌شناسی بداند.

تحلیل ویتگنشتاین از همین «امور درونی» (= ایده‌ها) نشان داد که رابطه آن‌ها با زبان و معنا رابطه پیچیده‌تری است. دریچه ورود ما به این بحث، آن جایی بود که فرگه یک مسئله را تبیین‌ناشده‌ها کرد:

- از نظر فرگه ممکن است فردی واژه‌های زبان عمومی را «نه برای بیان ویژگی اشیاء، بلکه برای توصیف انطباعات حسی متعلق به آگاهی» خودش به کار برد. این یعنی

فرگه معتقد است هر فردی می‌تواند واژه‌های زبان عمومی را برای خود و به‌نحوی خصوصی باز تعریف کند.

این ایده دقیقاً همان موضعی است که ویگنشتاین در بند ۲۷۳ پژوهش‌ها آن را نقد می‌کند. او به‌خوبی نشان می‌دهد که

- امکان زبان خصوصی (= امکان بازتعریف واژه‌های زبان عمومی برای کاربرد خصوصی) فرع بر امکان تعریف نشانه‌های این زبان است، اما چیزی به‌عنوان تعریف خصوصی ناممکن است؛ زیرا یک تعریف، بایستی معیاری مستقل برای تشخیص تکرار ارائه دهد و طبق تحلیل ویگنشتاین، تعریف خصوصی فاقد چنین شرایطی است.

ویگنشتاین تأکید دارد که آنچه، به‌غلط، به‌عنوان بارزترین مصداق امکان زبان خصوصی تلقی می‌شود یعنی زبان احساسات خود درون قواعد بازی‌های زبانی روزمره معنا می‌یابد.

- از طرف دیگر، اگر بخواهیم همچون فرگه «جهان درونی» ایده‌ها را مستقل از ساحت بین‌الادّهانی معنا تعریف کنیم، می‌شود با برخی تردیدهای منطقی موجه اساساً وجود و هویت این جهان و محتویات آن را زیر سؤال برد. و این در حالی است که ما هر روز از «ایده‌ها» (دقیقاً به همان معنا که مدنظر فرگه است) سخن می‌گوییم و هیچ‌گاه چنان تردیدهایی را به خود راه نمی‌دهیم.

از دید ویگنشتاین، تحلیل درست نقش ایده‌ها در معنا، در گرو بهتر دیدن و درک این مسئله است که زمین بازی آن‌ها یکی است، گرچه نوع بازی آن‌ها متفاوت است.

فهرست منابع

Dummett, Michael, *Frege: Philosophy of Language*, first edition, New York: Harper & Row Publishers, 1973.

Hacker, Peter M.S., *Insight and Illusion*, revised edition, Oxford: Clarendon Press, 1986.

Kenny, Anthony, *Frege: an Introduction to the Founder of Modern Analytic Philosophy*, Malden: Blackwell, 2000.

Locke, John, *An Essay Concerning Human Understanding*, The Pennsylvania State University, Electronic Classics Series, 1999.

Miller, Alexander, *Philosophy of Language*, London and New York: Routledge, 2007.

McCulloch, Gregory, *The Mind and Its World*, London and New York: Routledge, 1995.

Baker, G.P., P.M.S. Hacker, "Frege's Anti-Psychologism", in *Perspectives on Psychologism*, (ed.) M.A. Notturmo Leiden: Brill, 74-127, 1989.

Hacker, Peter M.S., "Frege and the Private Language Argument", *Idealistic Studies*, vol.2, Issue 3:265-287, 1972.

Malcolm, Norman, *Wittgenstein's Philosophical Investigations*; a review, in *The Philosophical Review*, Vol. 63, No. 4:530-559, 1954.

Rhees, Rush, "Symposium: Can There Be a Private Language?", *Aristotelian Society Supplementary*, Volume 28:63-76, 1954.

Candlish, Stewart, *The Private Language Argument*, at <http://plato.stanford.edu/entries/private-language/>, 2010.

کوتنه نوشت آثار فرگه:

(G) Der Gedanke: Eine Logische Untersuchung, in *Beiträge zur Philosophie des deutschen Idealismus I* (1918-1919): 58-77, 1918

(GL) Die Grundlagen der Arithmetik: eine logisch-mathematische Untersuchung über den Begriff der Zahl, Breslau: W. Koebner, 1884

(GG) Grundgesetze der Arithmetik, Hildesheim: Olms, 1962

(PW) Posthumous Writing, ed. by H. Hermes, F. Kambartel, F. Kaulbach, tr. by P. Long, R. White, Oxford: Basil Blackwell, 1979

(ÜSB) Über Sinn und Bedeutung, in *Zeitschrift für Philosophie und philosophische Kritik*, 100: 25-50, 1892

کوتنه نوشت آثار ویتگنشتاین:

- (BB) The Blue and Brown Books, Oxford: Basil Blackwell, 1958
- (BGM) Bemerkungen über die Grundlagen der Mathematik, G.E.M. Anscombe, Rush Rhees and G.H. von Wright, eds. in Schriften 6, Frankfurt am Main: Suhrkamp Verlag, 1974
- (NFP) Notes for the 'Philosophical Lecture', in Philosophical Occasions 1912–51, ed. J. Klagge and A. Nordmann. Indianapolis: Hackett, 1993:447-458
- (NPS) Notes for Lectures on 'Private Experience' and 'Sense Data', in Philosophical Occasions 1912-51, ed. J. Klagge and A. Nordmann. Indianapolis: Hackett, 1993: 202- 289
- (PU) Philosophische Untersuchungen, (Philosophical Investigations), 2nd ed. Oxford: Basil Blackwell, 1958
- (ÜG) Über Gewissheit, G.E.M. Anscombe and G.H. von Wright, eds. Oxford: Basil Blackwell, 1969

Frege's Critics of Ideational Theory of Meaning and Wittgenstein's PLA

Mahdi Jangju*
Hassan Arab**

Abstract

Gottlob Frege is considered as one of the first incisive critics of psychologism in logic and semantics. In this article, Frege's criticism of Ideational Theory of Meaning is discussed. According to Frege, this theory invalidates truth, but also problematizes meaning and the possibility of communication as well. These critiques are framed through Frege's main conceptual frameworks, namely, that of logisim and the first theorem of *Grundlage der Arithmetik*, by which he distinguishes between the objective/logical and the subjective/psychological. These critiques are then compared with later Wittgenstein's Private Language Argument (PLA). We argue that a detailed account of Frege's concept of idea illustrates that his assumptions about the relation between the inner world (*Innenwelt*) and language could be criticized. Through discussing "private definition of a sign", "following a rule" and "criteria of the identity", Wittgenstein's definition of the Private Language and his arguments against it are analyzed so that we can critically study these assumptions.

Keywords: Ideational Theory of Meaning, Idea, PLA, defining a sign, the inner world, identity

* Ph.D. student of Western Contemporary Philosophy, Shahid Beheshti University.
Email Address: M_jangju@sbu.ac.ir

** Ph.D. student of Western Contemporary Philosophy, Shahid Beheshti University.
Email Address: H_Arab@sbu.ac.ir